

موضوع: مراجعه ۵۰

مراجعه ۵۰ و دلالت روایات فضایل بر امامت امیرالمؤمنین (ع)

علامه شرف الدین در مراجعه ۴۸ احادیثی را در فضایل امیرالمؤمنین (ع) بیان می کنند. در مراجعه بعد شیخ سلیم گفتند این روایت هر چند بر فضیلت آن حضرت دلالت دارد، اما امامت ایشان را ثابت نمی کند. علامه شرف الدین در مراجعه ۵۰ چنین می فرماید:

قطعا فردی مانند شما که تفکری ثاقب و دوراندیش دارد و از موارد و مصادر کلام آگاه و به مقاصد و اهداف آن بینا است، و از بینشی صحیح نسبت به رسول خدا (ص) و حکمت بالغه و خاتمیت نبوت او برخوردار است و از قدر و منزلت او در اقوال و افعالش آگاه است و می داند که ایشان از روی هوا سخن نمی گوید. مقاصد آن روایات و لوازم عرفی و عقلی آنها را از دست نمی دهد. و بر شما که خود در زبان عربی، حجت و صاحب نظر می باشد، پوشیده نیست که آن روایات به علی (ع) منزلت هایی متعالی را اعطا می کند که اعطای آن ها از جانب خدا و پیامبرانش جز به خلفای پیامبران و امنای آنان بر دین و دینداران جایز نیست. اگر روایات مزبور نسبت به خلافت امیرالمؤمنین (ع) دلالت مطابقی نداشته باشد، دلالت التزامی به لزوم بین بالمعنی الاخص دارند. مقام پیامبر اکرم (ص) پیراسته از این است که آن منزلت های والا را جز به وصی و ولی عهد خود عطا کند.

علاوه بر این کسی که در روایات نبوی مختص به امیرالمؤمنین (ع) تأمل می کند و به شیوه انصاف در آنها بیندیشد، خواهد یافت که اکثر آنها ناظر به امامت آن حضرت می باشند. برخی از آنها مانند نصوص پیشین در مراجعه های ۲۰، ۲۶، ۳۶ و ۴۰ و حدیث غدیر بر آن دلالت مطابقی دارند، و برخی دیگر دلالت التزامی دارند، مانند روایاتی که در مراجعه ۴۸ بیان شد و مانند سخن پیامبر (ص) در حدیث «علی مع القرآن و القرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»^۱: علی (ع) با قرآن و قرآن با علی (ع) است و آن دو تا زمانی که نزد حوض کوثر بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نمی شوند. و مانند این سخن پیامبر (ص) که فرمود: «علی منی بمنزلة راسی من بدنی»^۲: جایگاه علی (ع) نزد من، همانند جایگاه سرم به بدنم می باشد. و مانند سخن رسول خدا (ص) در حدیث عبدالرحمن بن عوف که [خطاب به مشرکان] فرمود: «والذی نفسی بیده لتقیم الصلاة و لتؤنن الزکاة، أو لأبعثن الیکم رجلا منی أو کنفسی»^۳: سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است، یا نماز را بر پا می دارید و زکات می پردازید، یا این که

^۱ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴. ذهی همانند حاکم به صحت آن تصریح کرده است. و این از احادیث مستفیضة است. چه کسی پس از احادیث صحیح ثقلین یعنی کتاب و عترت، از این مطلب که علی (ع) با قرآن و قرآن با علی (ع) است، ناآگاه می باشد. بنابراین، از روایات حدیث ثقلین که ما در مراجعه ۸ بازگو کردیم آگاه شو و حق ویژه امام و سید عترت علی (ع) را که قابل انکار و نزاع نیست بشناس.

^۲ خطیب بغدادی آن را در حدیث براء بن عازب و دیلمی در حدیث ابن عباس روایت کرده اند و ابن حجر در صفحه ۱۵۷ صواعق خود نقل کرده است. ر.ک: حدیث ۳۵ از احادیث چهل گانه که در فصل دوم باب نهم کتاب الصواعق المحرقة نقل شده است.

^۳ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۵، ح ۶۱۳۳. برای این مطلب که علی (ع) همانند نفس رسول خدا (ص) است، آیه مباهله کافی است، چنان که رازی در تفسیر کبیر خود مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۴۸۸ تفصیل آن را بیان کرده است. و آنچه ما در کتاب «الکلمة الغراء» درباره این آیه بیان کرده ایم را از دست ندهید.

مردی را که از من یا به منزله جان من است برای جنگ با شما بر می انگیزم. در آخر حدیث آمده است که پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و فرمود: «هذا هو»: او همین فرد است. مانند این روایات بی شمار است.

این مطلب که امامت مدلول التزامی روایات مزبور است، فایده ای جلیل است که هرکس که غواص حقایق و کشف غوامض باشد و با قطع نظر از عواطف و احساسات به بحث و تحقیق پردازد از چیزی غیر از آنچه از لوازم آن روایات های قدسی است پیروی نمی کند.

گونه های سه گانه دلالت

دلالت لفظ بر معنا سه گونه است:

۱. دلالت مطابقی عبارت است از دلالت لفظ بر تمام معنای موضوع له آن، مانند دلالت لفظ کتاب بر اوراق و جلد آن.
۲. دلالت تضمنی عبارت است از دلالت لفظ بر جزء معنای موضوع له، مانند دلالت لفظ کتاب بر اوراق تنها یا جلد تنها.
۳. دلالت التزامی عبارت است از دلالت لفظ بر معنایی که خارج از موضوع له لفظ است ولی ملازم با آن می باشد، خواه لزوم آن عقلی باشد، مانند دلالت لفظ آتش بر حرارت و گرمی، یا عرفی باشد مانند دلالت لفظ قلم بر کاغذ در جایی که فردی برای نوشتن مطلبی از خدمتگذار خود بخواهد که برایش قلم بیاورد، زیرا برای نوشتن علاوه بر قلم، کاغذ هم لازم است.

لزوم بین بالمعنی الاخص و لزوم بین بالمعنی الاعم

شرط دلالت التزامی این است که اولاً: لزوم معنای خارج از موضوع له لفظ برای آن لفظ لزوم ذهنی باشد، و صرف لزوم خارجی کافی نیست. از باب مثال سایه یک چیز لازم خارجی آن است و لزوم ذهنی ندارد. و ثانیاً: لزوم ذهنی آن باید بین و آشکار باشد به گونه ای که با تصور یا شنیدن لفظ، ذهن انسان به معنای خارج لازم منتقل شود. و این دو گونه است: بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص.

لزوم بین بالمعنی الاخص آن است که با شنیدن یا تصور کردن لفظ موضوع له (ملزوم) ذهن به معنای خارج لازم منتقل می شود، مانند دلالت لفظ شیر بر شجاعت، یا لفظ روباه بر مکر و حيله، یا لفظ حاتم بر جود و نظایر آنها. و لزوم بین بالمعنی الاعم آن است که با صرف تصور یا شنیدن لفظ موضوع له، ذهن به معنای خارج لازم منتقل نمی شود، بلکه انتقال ذهن به آن در گرو تصور ملزوم و لازم و نسبت میان آن دو است، مانند دلالت تصور عدد ۲ به این که نصف عدد ۴ است که با صرف تصور عدد ۲ ذهن انسان بر آن منتقل نمی شود، ولی اگر عدد ۴ و نصف ۴ بودن عدد ۲ را هم تصور کند، آن معنا به ذهن منتقل شده و تصدیق می گردد.

گفته شد لازم نیست حتما روایات فضایل دلالتشان بر امامت امیرالمؤمنین (ع) لزوم بین بالمعنی الاخص باشد بلکه اگر لزوم بالمعنی الاعم هم باشد دلالت آنها تام خواهد بود. مثلا روایت «الصدیقون ثلاثه» به صرف تصور دلالت بر امامت ندارد، اما اگر در آن تامل شود و اینکه این روایات دلالت بر افضلیت دارد و افضلیت شرط امامت است پس این روایات دلالت بر امامت دارد. باین آنچه مهم است دلالت این روایات بر امامت است اعم از اینکه لزوم آنها بالمعنی الاخص یا بالاعم باشد.

دلالت مطابقی در نصوص چهارگانه

امام شرف الدین دلالت روایات چهارگانه ای که در مراجعه های: ۲۰، ۲۶، ۳۶ و ۴۰ نقل شده است را بر امامت امیرالمؤمنین (ع) دلالت مطابقی دانسته است. و آن روایات عبارتند از:

۱. مراجعه ۲۰، حدیث بدء الدعوة یا حدیث الدار است که عبارت آن چنین است: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا». در این روایت علی (ع) به عنوان خلیفه پیامبر (ص) معرفی شده است.

۲. مراجعه ۲۶، حدیث فضایل دهگانه است که یکی از آنها مربوط به غزوه تبوک است، و در آن پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ. أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي». و در یکی دیگر از این فضیلت ها، پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: «أَنْتَ وَلِيُّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

۳. مراجعه ۳۶، مشتمل بر احادیث هفتگانه است که در حدیث اول و چهارم عبارت: «أَنْتَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» و در حدیث دوم عبارت «هُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» و در حدیث سوم عبارت «هُوَ وَلِيَّكُمْ بَعْدِي» و در حدیث پنجم عبارت «إِنَّكَ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي» و در حدیث ششم عبارت «هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي» و در حدیث هفتم عبارت «مَنْ كُنْتَ وَلِيَّهُ فَهُوَ وَلِيَّهُ» آمده است، که همگی به صورت مطابقی و روشن بر امامت علی (ع) دلالت می کند.

۴. مراجعه ۴۰ که در آن آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۴ و روایات مربوط به آن بیان شده است که دلالت آنها بر امامت امیرالمؤمنین (ع) مطابقی است، زیرا با توجه به روایات شأن نزول آیه، مقصود از ولایت، امامت و رهبری است.

عمل نکردن صحابه به دستورات پیامبر

شیخ سلیم در مراجعه های آخر بعد از ادله ای که مرحوم شرف الدین آورده می گوید: اگر ما باشیم و این ادله، باید سخن شما را بپذیریم (یعنی دلالت آنها کامل است و دچار نقصی نیست) اما این ادله لازمه ای دارد که نمی توان به آن متلزم شد و لذا باید

^۴ سوره مائده، آیه ۵۵

آنها را تاویل کرد و آن اینکه بگوییم اصحاب پیامبر به سخنان آن حضرت گوش نکردند و تخلف کردند در حالی که این شان از صحابه دور است. صحابه ای که با جان و مال خود ایستادند و پیامبر (ص) را یاری کردند.

علامه شرف الدین می فرماید: لازم نیست ما اینها را تاویل کنیم بلکه این مساله پاسخ دیگری دارد و آن اینکه اولاً: صحابه یک دست نبودند تا جایی که برخی از آنها به نفاق کشیدند، ثانیاً: بعضی از صحابه مبنایی داشتند و آن اینکه تعبد به پیامبر را در تعبدیات لازم می دانستند نه در امور اجتماعی و سیاسی، بلکه در این موارد خود را صاحب رای می دانستند.

شیخ سلیم می گوید: مگر چنین چیزی امکان دارد که برخی از صحابه تبعیت از پیامبر را لازم ندانند؟ علامه می فرماید: چنین چیزی در زمان پیامبر (ص) واقع شده است. یکی از آن موارد جیش اسامه است. پیامبر اکرم (ص) با تاکید فرمود: «جهزوا جیش أسامة لعن من تخلف عنه». این دستور پیامبر (ص) جز علی (ع) استثنایی نداشت که مشغول پرستاری آن حضرت بود. وقتی از برخی صحابه که سقفه را شکل دادند سوال شد چرا به جیش اسامه نرفتید گفتند صلاح ندانستیم. نمونه دیگر صلح حدیبیه است که در صحیح بخاری آمده است. یکی از مدیران سقیفه با دستور پیامبر (ص) مخالفت کرد به ایشان گفت: مگر ما بر حق نیستیم و اینها بر باطل نیستند؟ مگر نگفتید که مکه را زیارت می کنیم؟ پیامبر (ص) فرمود سال بعد این زیارت اتفاق می افتد.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد